

## Dr. Bagheri's Online Critical Thinking Courses

### دوره آموزش مهارت تفکر در تلویزیون آینه

#### جلسه چهارم

## سوگیری تائیدی Confirmation Bias

اولین شرط برای درست فکر کردن این است که ما قضایا را آنطور که هستند ببینیم نه آنطور که دلمان میخواهد.

**سوگیری تائیدی Confirmation Bias** جایی اتفاق می افتد که ما داده هایی را که در راستای باور ها و نظرات مان است را مورد توجه و تاکید قرار میدهیم و برایشان ارزش قائل میشویم و داده هایی را که بر خلاف باور ها و نظرات ماست، را یا نادیده میگیریم و یا انکار میکنیم.

زمانی که ما این تمایل را از خود نشان میدهیم تا خیلی راحت و بدون سختگیری، ایده ها و تفسیرهایی که نظر ما را تایید میکنند بپذیریم و در طرف مقابل برای پذیرش ایده ها و تفسیرهایی که نظر و دیدگاه ما را تایید نمی کنند نهایت سخت گیری را بخرج دهیم و بخواهیم به قول معروف مو را از ماست بیرون بکشیم گفته میشود تفکر و استدلال ما تحت تاثیر انگیزه های ماست. به این پدیده در زبان انگلیسی **motivated reasoning** گفته میشود.

بطور کلی باید توجه داشته باشیم ذهن ما نه بر اساس واقعیت های عینی جهان خارج، بلکه بر اساس امیال و گرایش های خودش تصمیم میگیرد، زیرا سیستم مغز انسان برای حمایت از او تکامل یافته و نه کشف حقیقت.

وقتی ما با وضعیتی مواجه می شویم که ایده هایی مطرح میشود که با ساختار سیستم باور ما سازگار نیست، ما دچار نوعی ناسازگاری شناختی یا **cognitive dissonance** می شویم. مغز برای محافظت از ما در حالت تدافعی قرار می گیرد و سعی میکند باورهای متفاوت و در تعارض با سیستم فکری و شناختی ما را کنار بزند. اینجا جایی است که خطاهای فکری بروز میکنند.

در ابتدای این مبحث داستان زندگی کسی را مورد توجه قرار میدهیم که قربانی سوگیری تائیدی شد و ده سال از عمر خود را بخاطر خطای فکری دیگران، در زندان گذراند. این واقعه نشان می دهد چقدر کنترل اینگونه تمایلات ذهنی مهم است و چه گرفتاریهایی میتواند بوجود آورد.

Julia Galef در این باره کتابی نوشت :

### Why you think you are right, even if you are wrong?

داستان از این قرار است که در سال 1894 در ارتش فرانسه یک کاغذ یادداشت پاره شده در سطل زباله پیدا میشود. بعد از اینکه تکه های این کاغذ را به هم چسباندند متوجه شدند که شخصی ظاهرا در حال فروش اطلاعات سری نظامی ارتش فرانسه به آلمانهاست. تحقیقات گسترده ای شروع شد تا

این فرد را پیدا کنند. آنها به شخصی بنام **آلفرد درایفس** مظنون شدند. البته او هیچ سو سابقه ای نداشت. تنها دلیلی که باعث شد به او مظنون شوند این بود که او تنها **یهودی** در آن رده ارتش فرانسه بود. توجه به این مسئله ضروری است که در آن موقع یهودی ستیزی در فرانسه خیلی رواج داشت.

در مقایسه دست خط درایفس با آن یادداشت به این نتیجه رسیدند که دست خط او را با دست خط آن یادداشت یکی است، هرچند نظر کارشناسان خط در این باره نظر یکسانی نداشتند. پلیس منزل او را تفتیش کرد تا ببینند آیا رد پایی از جاسوسی و خیانت پیدا می شود یا خیر. علیرغم اینکه هیچ اثری دال بر خیانت و جاسوسی پیدا نکردند، با خود گفتند درایفس نه تنها جاسوس است بلکه این کار را در نهایت زیرکی و مرموزانه انجام میدهد به گونه ای که هیچ رد پایی از خود بجای نمیگذارد.

در بررسی گذشته او و گفتگو با معلم های درایفس متوجه شدند که او به **زبان های خارجه** علاقه داشته و همچنین حافظه خوبی هم داشته است. آنها این دو ویژگی را دلایلی برای ارتباط با کشور های بیگانه و متخصص تشخیص دادند چون جاسوس باید هم زبان های خارجه یاد بگیرد و هم حافظه خوبی داشته باشد. این به اصطلاح شواهد برای رسیدن به نتیجه گیری شان به آنها کمک کرد.

وقتی پرونده به دادگاه رفت، درایفس بیچاره گناهکار تشخیص داده شد و او را به **حبس ابد** محکوم کردند. برای گذراندن دوران حبس او را به زندانی در یک جزیره ای دور افتاده بردند. درایفس بارها و بارها از زندان نامه نوشت و درخواست رسیدگی مجدد کرد تا بی گناهییش ثابت شود ولی هرگز درخواست های مکرر او پذیرفته نشد.

سوال مهم اینجا این است که چرا مقامات او را گناهکار میدانستند؟ شاید کسی بگوید میخواستند برایش پاپوش درست کنند و این کار را کردند. اما اصل قضیه این نبود. افسران نظامی **صادقانه** و **مصرانه** باور داشتند که او جاسوسی کرده است و گناهکار است.

البته ماجرا برای او به همین شکل پایان نیافت. یک سرهنگ فرانسوی بنام **ریکارت** که مانند خیلی ها تصور میکرد **درایفس** گناهکار است مدارکی بدست آورد که جاسوسی برای آلمان ها همچنان ادامه دارد هر چند درایفس در زندان بود. او با خود گفت نکند که ما اشتباه کرده باشیم؟ او همچنین متوجه شده بود که افسری دیگر در ارتش وجود دارد که دست خطش بسیار شبیه یادداشتی است که بر اساس آن درایفس محکوم شده بود. وقتی او یافته هایش را در اختیار افسران ارشد قرار داد آنها اینگونه توجیه کردند که جاسوسی دیگر رفته و دست خط **درایفس** را یاد گرفته و دارد راه او را ادامه میدهد. بالاخره با پیگیری های ریکارت، بی گناهی درایفس ثابت شد ولی او ده سال از عمر خود را در زندان سپری کرد بخاطر خطای فکری چند افسر و قاضی. آنچه اهمیت کار ریکارت را بیشتر میکند این است که او هم مثل دیگر افسران روحیه یهودی ستیزانه داشت اما **انگیزه او برای پیدا کردن حقیقت بر این انگیزه های یهودی ستیزانه غلبه کرد.**

داستان درایفس مطلب مهمی را در باره نحوه تفکر و استدلال به ما می گوید. ما متوجه میشویم که در ذهن ما تفکر، استدلال و نتیجه گیری تحت تاثیر انگیزه ها و امیال ما قرار دارد. ما استدلال را بیشتر بر

اساس انگیزه های خود انجام میدهم (Motivated Reasoning) و سوگیری تاییدی در اینکار دخالت میکند. علائق ما و ترس های ما داده ها را نه آنطور که هستند، بلکه آن گونه که امیال و انگیزه های ما میخواهند پردازش میکنند.

ما به همان گونه که در دنیای خود برای خود دوستان و دشمنانی داریم در ذهن خود نیز ایده ها و باورهایی داریم که با برخی دوست هستیم و در صدد تقویت شان هستیم و عقاید و ایده هایی هم هست که با آنها دشمنی میورزیم و میخواهیم نابودشان کنیم. به این در اصطلاح میگویند ذهنیت سرباز soldier mindset. در حالیکه ما برای اینکه بر اساس واقعیت های موجود فکر کنیم و تصمیم بگیریم نیازمند ذهنیت اکتشافی scout mindset هستیم. کسی که برای شناسایی مواضع دشمن میروود سعی میکند همه چیز را در جای خود و به اندازه خود ببیند. نه کمتر و نه بیشتر. اما سرباز میخواهد به هر قیمتی از موضع خود دفاع کند.

قضایوت ما بیشتر بر این پایه است که **علاقه مندی** ما چیست تا اینکه حقیقت چیست. بجای اینکه نگاه آجکتیو و عینی داشته باشیم و بخواهیم بدون قصد و غرض، واقعیت را آنطور که هست ببینیم، سعی میکنیم دنباله رو امیال و اغراض خود باشیم.

وقتی مسابقه فوتبال در جریان است این انگیزه ها و سوگیری ها را میتوان بخوبی مشاهده کرد. بیشتر طرفداران فوتبال دارای ذهنیت یا قالب ذهنی سرباز هستند و میخواهند تیمشان به هر قیمتی برنده شود. آنها به این موضوع که حق به حق دار برسد توجهی ندارند. اگر اشتباه داوری به نفع تیمشان اتفاق بیفتد کلی خوشحالی میکنند و اگر به ضرر تیمشان روی دهد فریاد حق طلبی شان گوش فلک را کر میکند. بعضی ها هستند حتی از اینکه بازیکن تیم رقیب مصدوم شود و نتواند بازی کند خوشحال میشوند. این یعنی ذهن بدنبال حق نیست بدنبال این نیست که هر تیمی بهتر بازی میکند برنده شود بجای آن بدنبال امیال و انگیزه های خود است. در اینگونه موارد به خوبی میتوانیم ببینیم چگونه انسان گرفتار خودخواهی های خود است.

در پژوهش های دانشگاهی همیشه بر این مسئله تاکید میشود که **پژوهش نباید تحت تاثیر سوگیری پژوهشگر باشد**. پژوهشگری که بر این باور است دختران زبان دوم را بهتر از پسران می آموزند ممکن است بطور خودآگاه و یا ناخودآگاه در صدد باشد این باور خود را به تایید برساند و از این رو در نحوه جمع آوری داده ها یا تحلیل داده ها دچار خطا شود.

ما همواره داده هایی را مورد توجه قرار میدهم که دیدگاه ما را تایید کنند. در استفاده از سخن بزرگان و اشعار و احادیث هم همینطور **گزینشی** برخورد میکنیم. وقتی دیدگاهی و نظری را مطرح میکنیم سعی میکنیم کلام خود را به نقل قولی یا چند بیت شعر یا حدیثی مزین کنیم تا میزان اثر بخشی آن بالا برود.

واقعیت این است که این یکی از تکنیک های خطابه است و در اثر بخشی آن تردیدی نیست. واقعیت دوم این است که تقریباً برای هر دیدگاه و نظری میتوان بیتی شعر یا حدیث و نقل قولی پیدا کرد. برای پشتکار داشتن نقل قول هست برای بی خیال شدن هم همینطور. برای جنگ حدیث هست برای

صلح هم همینطور. باید به **دلایلی** که ارائه می شود توجه کرد نه اینگونه سخنان. لازم است بدانیم هر سخنی در یک بافت و متن (context) بخصوص بیان می شود و بکار بردن آن در خارج از فضایی که در آن بکار گرفته شده است مغلطه است.

**استفاده از اشعار و سخن بزرگان در کلام خود** هم میتواند به شکل استفاده از سوگیری تاییدی باشد. ما معمولا برای اینکه سخن مان به دل بنشیند، در گفتار خود ابیاتی شعر را که موید سخنان ماست جای میدهیم و از قرائت اشعاری که در مخالفت با دیدگاه ماست طفره میرویم. این سوگیری تایید است. حال اگر شعری که خوانده میشود در راستای جهان بینی آن شاعر بخصوص باشد زیاد اشکالی ندارد مسئله زمانی بغرنج میشود که از اشعار یک شاعر واحد، **ابیاتی به شکل گزینشی در تایید سخن** خود بگوییم و نسبت به دیگر اشعار همین شاعر که دیدگاه ما را ساپورت نمیکند بی اعتنا باشیم. ببینید مولانا جایی میگوید

ای برادر تو همه اندیشه ای، ما بقی خود استخوان و ریشه ای

و در جایی دیگر میگوید

پای استدلالیان چوین بود پای چوین سخت بی تمکین بود

هر کسی متناسب با بحث خود میتواند ابیاتی را انتخاب کند و برای تقویت موضع خود بکار گیرد این سوگیری تاییدی است. معمولا در بحث ها کسی برنده میشود که حضور ذهن بهتری برای استفاده از اینگونه اشعار و سخنان داشته باشد.

در بین دو جناحی که در داخل ایران با هم به رقابت سیاسی مشغول هستند و تحت عنوان اصولگرا و اصلاح طلب شناخته میشوند سوگیری تأییدی در استفاده از سخنان آقای خمینی زیاد دیده میشود. اصلاح طلب ها به موضوع منع دخالت نظامیان در امور سیاسی و انتخابات توجه نشان میدهند و در این رابطه از رهبر انقلاب اسلامی نقل قول میکنند. اصول گرایان هم سخنانی از ایشان را مورد توجه قرار میدهند که به نفع جریان خودشان است. هر دو جریان به صورت گزینشی، از سخنان ایشان استفاده ابزاری میکنند.

دیده میشود اگر نویسنده ای مسیحی سخنی بگوید که باورهای گروهی از مسلمانان را تایید می کند او را مورد توجه قرار میدهند و دیگر نویسندگان مسیحی که سخنی دیگر گفته باشند مورد بی اعتنایی و حتی حمله قرار می گیرند.

این یعنی **ما دنبال ادله و شواهدی که دیدگاه ما را تایید کند هستیم**، و ادله و شواهدی که بر خلاف نظرمان باشد را یا نادیده میگیریم یا رد میکنیم و منصفانه با موضوع برخورد نمیکنیم. اگر کسی باور داشته باشد که چپ دست ها باهوش هستند به مجرد اینکه ببیند کسی چپ دست و باهوش است توجه خاصی نشان میدهد و با دیدن چپ دستی که از هوش چندانی برخوردار نیست سعی میکند موضوع را نادیده بگیرد.

سوگیری تاییدی (confirmation bias) یعنی اینکه ما در رابطه با داده ها و اطلاعات بگونه ای عمل کنیم که باورها و ایده های ما را تایید کند. این سوگیری به این شکل اتفاق می افتد که ما **هم در جستجوی اطلاعات و هم در تحلیل و تفسیر آنها گزینشی عمل کنیم** و سخنانی که دیدگاه ما را تایید کنند را مورد استفاده قرار دهیم. این سوگیری حتی بر نحوه **ذخیره اطلاعات در حافظه** هم تاثیر میگذارد و مغز ما بیشتر گرایش دارد اطلاعاتی که موید باورهای ما باشد را در حافظه نگه دارد و بقیه را پاک کند و به فراموشی بسپارد.

متأسفانه **تکنولوژیهای جدید** هم به وخیم شدن این خطاهای فکری کمک میکنند. الگوریتم ها کمک میکنند تا ما در معرض چیزهایی که به آنها علاقه مند هستیم قرار گیریم. طرفداران نظریه تغییرات اقلیمی دائماً مطالبی دریافت میکنند که موید دیدگاهشان است و مخالفان هم در شبکه های اجتماعی خود در داخل این **حباب معرفتی (epistemic bubble)** قرار میگیرند و دائماً مطالبی را متناسب با پیش فرض ها و باورهای خود میبینند. و از دیدگاههای دیگر محروم هستند و همان اصل ویرانگر **تکرار، باور می آورد** اجرا میشود.

در پایان به این نکته مهم اشاره میکنم هدف از آموزش تفکر نقادانه این است که ما ذهنیت اکتشافی (Scout Mindset) پیدا کنیم و امور را آنگونه هست ببینیم نه آنطور که دلمان میخواهد.

موفق باشید

محمد باقر باقری